# محورهای اساسی سبک زندگی پیامبر (ص)

**آنچه در پی می آید بیان ۱۰۰ خصلت از خصوصیات رفتاری پیامبر اکرم(ص) است که بازگوکننده بخشی از سلوک فردی و اجتماعی و سبک زندگی آن حضرت می‌باشد. بی‌شک تأسی به سیره و سنت آن حضرت براساس آیه کریمه «و لکم فی رسول‌الله اسوه حسنه» و از جمله آنچه در این مطلب به آن اشاره شده، راهگشای مشکلات و مسائل مبتلابه جامعه مسلمانان خواهد بود.**

لقد کان لکم
في رسول الله أسوة حسنة

۱-هنگام راه رفتن با آرامی و وقار راه می رفت
۲-در راه رفتن قدم ها را بر زمین نمی کشید.
۳-نگاهش پیوسته به زیر افتاده و بر زمین دوخته بود.
۴-هرکه را می دید مبادرت به سلام می کرد و کسی در سلام بر او سبقت نگرفت.
۵-وقتی با کسی دست می داد دست خود را زودتر از دست او بیرون نمی کشید.
۶-با مردم چنان معاشرت می کرد که هرکس گمان می کرد عزیزترین فرد نزد آن حضرت است.
۷-هرگاه به کسی می نگریست به روش ارباب دولت با گوشه چشم نظر نمی کرد.
۸-هرگز به روی مردم چشم نمی دوخت و خیره نگاه نمی کرد.
۹-چون اشاره می کرد با دست اشاره می کرد نه با چشم و ابرو.
۱۰-سکوتی طولانی داشت و تا نیاز نمی شد لب به سخن نمی گشود.
۱۱-هرگاه با کسی، هم صحبت می شد به سخنان او خوب گوش فرا می داد.
۱۲-چون با کسی سخن می گفت کاملا برمی گشت و رو به او می نشست.
۱۳-با هرکه می نشست تا او اراده برخاستن نمی کرد آن حضرت برنمی خاست.
۱۴-در مجلسی نمی نشست و برنمی خاست مگر با یاد خدا.
۱۵-هنگام ورود به مجلسی در آخر و نزدیک درب می نشست نه در صدر آن.
۱۶-در مجلس جای خاصی را به خود اختصاص نمی داد و از آن نهی می کرد.
۱۷-هرگز در حضور مردم تکیه نمی زد.
۱۸-اکثر نشستن آن حضرت رو به قبله بود.
۱۹-اگر در محضر او چیزی رخ می داد که ناپسند وی بود نادیده می گرفت.
۲۰-اگر از کسی خطایی صادر می گشت آن را نقل نمی کرد.
۲۱-کسی را بر لغزش و خطای در سخن مواخذه نمی کرد.
۲۲-هرگز با کسی جدل و منازعه نمی کرد.
۲۳-هرگز سخن کسی را قطع نمی کرد مگر آنکه حرف لغو و باطل بگوید.
۲۴-پاسخ به سوالی را چند مرتبه تکرار می کرد تا جوابش بر شنونده مشتبه نشود.
۲۵-چون سخن ناصواب از کسی می شنید. نمی فرمود«چرا فلانی چنین گفت» بلکه می فرمود « بعضی مردم را چه می شود که چنین می گویند؟»
۲۶-با فقرا زیاد نشست و برخاست می کرد و با آنان هم غذا می شد.
۲۷-دعوت بندگان و غلامان را می پذیرفت.
۲۸-هدیه را قبول می کرد اگرچه به اندازه یک جرعه شیر بود.
۲۹-بیش از همه صله رحم به جا می آورد.
۳۰-به خویشاوندان خود احسان می کرد بی آنکه آنان را بر دیگران برتری دهد.
۳۱-کار نیک را تحسین و تشویق می فرمود و کار بد را تقبیح می نمود و از آن نهی می کرد.
۳۲-آنچه موجب صلاح دین و دنیای مردم بود به آنان می فرمود و مکرر می‌گفت هرآنچه حاضران از من می شنوند به غایبان برسانند.
۳۳-هرکه عذر می آورد عذر او را قبول می کرد.
۳۴-هرگز کسی را حقیر نمی شمرد.
۳۵-هرگز کسی را دشنام نداد و یا به لقب های بد نخواند.
۳۶-هرگز کسی از اطرافیان و بستگان خود را نفرین نکرد.
۳۷-هرگز عیب مردم را جستجو نمی کرد.
۳۸-از شر مردم برحذر بود ولی از آنان کناره نمی گرفت و با همه خوشخو بود.
۳۹-هرگز مذمت مردم را نمی کرد و بسیار مدح آنان نمی گفت.
۴۰-بر جسارت دیگران صبر می فرمود و بدی را به نیکی جزا می داد.
۴۱-از بیماران عیادت می کرد اگرچه دور افتاده ترین نقطه مدینه بود.
۴۲-سراغ اصحاب خود را می گرفت و همواره جویای حال آنان می شد.
۴۳-اصحاب را به بهترین نام هایشان صدا می زد.
۴۴-با اصحابش در کارها بسیار مشورت می کرد و بر آن تاکید می فرمود.
۴۵-در جمع یارانش دایره وار می نشست و اگر غریبه ای بر آنان وارد می شد نمی توانست تشخیص دهد که پیامبر کدامیک از ایشان است.
۴۶-میان یارانش انس و الفت برقرار می کرد.
۴۷-وفادارترین مردم به عهد و پیمان بود.
۴۸-هرگاه چیزی به فقیر می بخشید به دست خودش می داد و به کسی حواله نمی کرد.
۴۹-اگر در حال نماز بود و کسی پیش او می آمد نمازش را کوتاه می کرد.
۵۰-اگر در حال نماز بود و کودکی گریه می کرد نمازش را کوتاه می کرد.
۵۱-عزیزترین افراد نزد او کسی بود که خیرش بیشتر به دیگران می رسید.
۵۲-احدی از محضر او نا امید نبود و می فرمود « برسانید به من حاجت کسی را که نمی تواند حاجتش را به من برساند.»
۵۳-هرگاه کسی از او حاجتی می خواست اگر مقدور بود روا می فرمود و گرنه با سخنی خوش و با وعده ای نیکو او را راضی می کرد.
۵۴-هرگز جواب رد به درخواست کسی نداد مگر آنکه برای معصیت باشد.
۵۵-پیران را بسیار اکرام می کرد و با کودکان بسیار مهربان بود.
۵۶-غریبان را خیلی مراعات می کرد.
۵۷-با نیکی به شروران، دل آنان را به دست می آورد و مجذوب خود می کرد.
۵۸-همواره متبسم بود و در عین حال خوف زیادی از خدا بردل داشت .
۵۹-چون شاد می شد چشم ها را بر هم می گذاشت و خیلی اظهار فرح نمی کرد.
۶۰-اکثر خندیدن آن حضرت تبسم بود و صدایش به خنده بلند نمی شد .
۶۱-مزاح می کرد اما به بهانه مزاح و خنداندن، حرف لغو و باطل نمی زد.
۶۲-نام بد را تغییر می داد و به جای آن نام نیک می گذاشت.
۶۳-بردباری اش همواره بر خشم او سبقت می گرفت.
۶۴-از برای فوت دنیا ناراحت نمی شد و یا به خشم نمی آمد.
۶۵-از برای خدا آنچنان به خشم می آمد که دیگر کسی او را نمی شناخت
۶۶-هرگز برای خودش انتقام نگرفت مگر آنکه حریم حق شکسته شود.
۶۷-هیچ خصلتی نزد آن حضرت منفورتر از دروغگویی نبود.
۶۸-در حال خشنودی و نا خشنودی جز یاد حق بر زبان نداشت.
۶۹-هرگز درهم و دیناری نزد خود پس انداز نکرد .
۷۰-در خوراک و پوشاک چیزی زیادتر از خدمتکارانش نداشت.
۷۱-روی خاک می نشست و روی خاک غذا می خورد.
۷۲- روی زمین می خوابید.
۷۳-کفش و لباس را خودش وصله می کرد.
۷۴-با دست خودش شیر می دوشید و پای شتر ش را خودش می بست.
۷۵-هر مرکبی برایش مهیا بود سوار می شد و برایش فرقی نمی کرد.
۷۶-هرجا می رفت عبایی که داشت به عنوان زیر انداز خود استفاده می کرد.
۷۷-اکثر جامه های آن حضرت سفید بود.
۷۸-چون جامه نو می پوشید جامه قبلی خود را به فقیری می بخشید.
۷۹-جامه فاخری که داشت مخصوص روز جمعه بود.
۸۰-در هنگام کفش و لباس پوشیدن همیشه از سمت راست آغاز می کرد.
۸۱-ژولیده مو بودن را کراهت می دانست.
۸۲-همیشه خوشبو بود و بیشترین مخارج آن حضرت برای خریدن عطر بود.
۸۳-همیشه با وضو بود و هنگام وضو گرفتن مسواک می زد.
۸۴-نور چشم او در نماز بود و آسایش و آرامش خود را در نماز می یافت.
۸۵-ایام سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هرماه را روزه می داشت.
۸۶-هرگز نعمتی را مذمت نکرد.
۸۷-اندک نعمت خداوند را بزرگ می شمرد.
۸۸-هرگز از غذایی تعریف نکرد یا از غذایی بد نگفت.
۸۹-موقع غذا هرچه حاضر می کردند میل می فرمود.
۹۰-در سر سفره از جلوی خود غذا تناول می فرمود.
۹۱-بر سر غذا از همه زودتر حاضر می شد و از همه دیرتر دست می کشید.
۹۲-تا گرسنه نمی شد غذا میل نمی کرد و قبل از سیر شدن منصرف می شد.
۹۳-معده اش هیچ گاه دو غذا را در خود جمع نکرد.
۹۴-در غذا هرگز آروغ نزد.
۹۵-تا آنجا که امکان داشت تنها غذا نمی خورد.
۹۶-بعد از غذا دستها را می شست و روی خود می کشید.
۹۷-وقت آشامیدن سه جرعه آب می نوشید؛ اول آنها بسم الله و آخر آنها الحمدلله.
۹۸-از دوشیزگان پرده نشین با حیاتر بود.
۹۹-چون می خواست به منزل وارد شود سه بار اجازه می خواست.
۱۰۰-اوقات داخل منزل را به سه بخش تقسیم می کرد: بخشی برای خدا، بخشی برای خانواده و بخشی برای خودش بود و وقت خودش را نیز با مردم قسمت می کرد.

منابع: کتاب «منتهی الآمال» محدث قمی و کتاب «مکارم الاخلاق» طبرسی به نقل از: سایت شفقنا

---

# نورانی شدن مردم، هدف غائی بعثت پیامبر (ص)

*** آیت الله جوادی آملی**

**هدف متعالی خدای سبحان از ارسال انبیاء، همواره برپایی قسط و عدل و ایجاد بصیرت و روشنائی در اجتماع بشری بوده است. با گسترش علوم نزد انسان و طی دوران تکامل بشر، صحت گفتار و صداقت ادّعای انبیای عظام الهی که حاملان وحی و سفیران هدایت‌اند؛ بیش از پیش فروغ بیشتری می یابد.**

**شعاع تابناک نبوت رسول گرامی اسلام (ص) که جامع تمامی رهاوردهای انبیای الهی محسوب می شود، جان تشنه بشریت را در ظلمتکده پر نشیب و فراز امروزی سیراب و همچون شهدی شفابخش قلوب مریض انسان ها را مداوا می کند.**

**به یُمن فرارسیدن سالروز بزرگ‌ترین تحوّل تاریخ بشری،عید بعثت پیامبری که برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شد، گوهر جان را بازلال حکمت و فرزانگی مفسّر عالی مقدار قرآن کریم، «حضرت آیت الله جوادی آملی» شستشو می دهیم.**

### تحقیق عالم و آدم، مهمترین رهاورد انبیاء

مهمترین رهاورد انبیاء و همچنین سیّد آنان وجود مبارک رسول گرامی (ع)،تحقیق عالم و آدم است؛ این تحقیق دو عنصر محوری (تفسیر) و (تغییر) را به همراه دارد. یک محقّق کارش این است که مورد عمل را به خوبی بررسی می کند و اگر آن مورد عمل برابر با قانونمندی عالم حرکت می کرد، آن را حفظ می کند و اگر در خِلاف قانونمندی نظام حرکت می کرد، آن را دگرگون می کند و به جای اصلی اش بر می گرداند. جهان و انسان به وسیله انبیاء تحقیق شدند. یعنی انبیاء آمدند، جهان را به آن وضع اوّلی اش تفسیر کردند و دگرگون کردند، انسانها را با آن وضع اوّلی شان تفسیر کردند و تغییر دادند. اگر کسی مفسّر محض باشد، محقّق نیست و اگر کسی مُغیّر محض باشد، محقّق نیست. محقّق کسی است که بر اساس حقّ، بینش بدهد و بر اساس حقّ،منش ایجاد کند. آن که تفسیرش بی تغییر است یا تغییرش با تفسیر صحیح همراه نیست، او محقّق ناب نیست.

### تغییر و دگرگونی جهان در گرو تحوّل و تغییر انسان

مطلب دوّم آن است که تفسیر و تغییر جهان فرع تفسیر و تغییر انسان است.اگر انسان درست تفسیر بشود و درست در جای محوری اصلی خود قرار بگیرد، جهان دگرگون خواهد شد. چون جهان برای انسان است و انسان برای خدا. اینچنین نیست که انسان برای جهان باشد یا جهان و انسان همتای هم باشند ! جهان برای این خلق شد که انسان پرورش یابد و به لقای حقّ برسد. آن موجودی که توان آن را دارد تا به بارگاه رفیع دَنی فَتَدَلّی فَكانَ قابَ قُوسَینِ أو أدْنی(۱)برسد، آن حرف اوّل و آخر را در نشئه خلقت می زند و امّا آن موجودی که با فرا رسیدن إذَا الشَّمسُ كُوِّرَتْ (۲)، فرو می ریزد، یا با فرارسیدن إذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ(۳) به تاریکی می گراید، آن توان آن را ندارد که حرف اوّل و آخر را بزند. نظام آفرینش دو اصل را به همراه ندارد؛ یکی جهان و یکی انسان، بلکه ( انسان ) اصل است و ( جهان ) تابع او؛ و این مجموعه تابع فیض و فُوز خاصّ الهی اند تا به لقای حقّ راه یابند. جهان در مسیر انسانیّت که حرکت کرد، از راه انسان به لقای حقّ می رسد. صراط مستقیم همان صراط انسان اصیل است و هر موجودی از این کانال به آن هدف اصلی خود راه پیدا می کند.

پس انبیاء آمدند، انسان را درست تفسیر کردند و انسان را درست دگرگون کردند؛ قهراً جهان دگرگون شد، چون درست تفسیر شد !

### برپائی قسط و عدل، هدف میانی حاکمیّت انبیای الهی

مطلب بعدی آن است که آنچه را که انبیاء، عموماً و سیّد آنان (علیهم السّلام)،خصوصاً آوردند، تنها این نبود که یک جامعه بَرین بسازند و یک حکومتی بر اساس قسط و عدل تَهیّه کنند و جامعه، جامعه عادل و مُقسط بشود. این نیمه راه است نه پایان راه ! داشتن یک جامعه بَرین، داشتن حکومت قسط و عدل، عادل شدن همه، مُقسِط شدن همه، محرومان و مستضعفان را رسیدگی کردن، از مظلومان حمایت کردن، ظلم را ریشه کن کردن، این هدف متوسط انبیاء است، نه هدف نِهائی !

قرآن،هم هدف متوسط را بازگو کرد و هم هدف نِهائی را ! هدف متوسط را در سوره مبارکه حدید تشریح کرد. فرمود: لَقَدْ أرسَلْنَا رُسُلَنا بِالبَيِّناتْ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الكِتابَ وَالمِيزانْ لِيَقُومَ النّاسُ بِالقِسْط (۴). فرمود: همه انبیاء آمدند، با کتاب الهی حرکت کردند، با قانون خدائی با مردم سخن گفتند. برای روشن شدن اذهان گذشته از برهان، معجزه را ارائه کرده‌اند تا جامعه به قسط و عدل راه یابد. لِيَقُومَ النّاسُ بِالقِسْط. این هدف، هدف متوسط است. یعنی آدم خوب شدن، عادل شدن نیمی از راه است.

### بصیرت و روشنائی در انسانها، هدف نهائی انبیاء

امّا آن هدف والا و نِهائی را در سوره مبارکه ابراهیم تشریح کرد. فرمود: الر. كِتابٌ أنزَلْناهُ إلَيكَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلماتِ إلَى النُّورِ بِإذْنِ رَبِّهِمْ إلى صِراطِ العَزِيزِ الحَمِيد(۵). فرمود: ما قرآن را به تو دادیم تا مردم را نورانی کنی. نورانی شدن مردم آن است که جامعه و محیط انسانی در روشن شدن نه تنها نیازی به برق ندارد، نیازی هم به آفتاب و ماه ندارد. بلکه نیازی به چشم هم ندارد ! او چشم را می بندد و می بیند. آنچه را نادیدنی است، آن بیند !

آنکه نظیر حارثه بن مالک می گوید: كَأَنّي أنظُرُ إلى عَرشِ الرَّحمنِ بارزاً. من به جایی رسیدم که گویا عرش خدا را می بینم. این هدف نِهائی انبیاء است که انسان را به جایی برساند که از غیب به اذن خدا برخوردار باشد، از گذشته دور و نزدیک مستحضر باشد، از آینده دور و نزدیک با خبر باشد و قرآن این راه را فراسوی ما نصب کرد، ما را تشویق کرد. فرمود: عدّه ای دیدند، شما نگاه کنید، شاید بینید و اگر اهل نظر بودید، کم کم اهل بصر خواهید شد. شما می یابید و می بینید که گناه سمّ است و شعله است.

### رؤیت شعله ور بودن گنهکاران در دوزخ توسط انسان صاحب بصر

آنکه می فهمد گنهکار را به جهنّم می برند، او اهل نظر است. امّا آنکه می بیند درون گناه، شعله است، او اهل بصر است. قرآن این آیه را فراسوی ما نصب کرد. فرمود: كَلّا لَو تَعلَمُونَ عِلمَ اليَقِين. لَتَرَوُنَّ الجَحيم. ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عينَ اليَقِين. ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يُومَئِذٍ عَنِ النَّعيم(۶). فرمود: اگر اهل علمُ الیقین بودید و اگر اهل معرفت و محبّت بودید، از نظر بینش عارف بودید و از نظر منش ولی بودید، خوب فهمیدید، به فهمیده ها عمل کردید؛ جهنّم را هم اکنون می بینید، درون گناه را که شعله است هم اکنون می بینید. این که فرمود: كَلّا لَو تَعلَمُونَ عِلمَ اليَقِينِ لَتَرَوُنَّ الجَحِيمْ، منظور این نیست که بعد از مرگ جهنّم را می بینید. چون بعد از مرگ همگان جهنّم را می بینند؛ هم مؤمنان و هم کافران، هم موحّدان و هم مُلحدان. آن مُلحدی که در دنیا کافراً زندگی کرده است و کافراً رخت بربست، در قیامت می گوید: رَبَّنَا أبصَرنا وَ سَمِعنَا (۷). خدایا ! ما جهنّم را دیده ایم. منظور قرآن این نیست که شما بعد از مرگ جهنّم را می بینید ! دیدن جهنّم بعد از مرگ مال همه است.

هدف نِهائی قرآن این نیست که انسان بفهمد جهنّمی هست؛ این هدف نیمه راه است، نه هدف پایان راه ! آن هدف اصلی آن است که انسان؛ نور دهم از دل خویش، چون به خورشید رسیدیم، غبار آخر شد ! اگر انسان به این مقام والا راه پیدا کرد، همه معارف برای او حلّ است. چون خود نورانی است، جهان ظلمت زده را دگرگون می کند و انسان تیره و تاریک را روشن می کند. هم می تواند عالم را خوب تفسیر کند، هم می تواند جهان را خوب تغییر بدهد که مجموعه این دو عنصر محوری تفسیر و تغییر، می شود تحقیق. چون خودش متحقّق است، دیگران را هم متحقّق خواهد کرد.

### معنای حقیقی نورانی شدن مردم در سایه تعالیم انبیاء

این معنا را ذات أقدس إله در سوره مبارکه ابراهیم تشریح کرد. فرمود: كِتابٌ أنزَلناهُ إلَيكَ لِتُخرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلماتِ إلَى النُّور؛ مردم را نورانی کنید. این نور نه مجاز است، نه کنایه است، نه تشبیه است، نه تعبیرات دیگر ! به اصطلاح نه مجاز مُرسل است و نه اِستعاره! گاهی می گویند: این که خدا فرمود: انبیاء آمدند تا مردم را نورانی کنند، چون علم به منزله نور است، این تشبیه است. گاهی می گویند: چون علم مشکلات را حلّ می کند، یک تناسبی با نور دارد، لذا قرآن از علم و دین و معرفت به عنوان نور یاد کرده است و اطلاق نور بر علم و دانش و معرفت و محبّت، مجاز است. در حالی که اینچنین نیست ! این نور معنای خود را دارد و حقیقت است. نور یعنی روشن و روشنگر و این نور اگر نور مادی بود، اشیای مادّی را روشن می کند و اگر نور معنوی بود، اشیای معنوی را روشن می کند. انسان همانطوری که ابزاری با بدن او هست که با چشم بدن،می بیند و با گوش بدن می شنود و با شامّه بدن استشمام می کند، با ذائقه بدن می چشد، با لامسه بدن لمس می کند، در نِهان انسان، در درون انسان این حواسّ پنج گانه هم هست.

### رؤیاهای صادقه، یکی از دلایل اثبات ادّعای انبیاء

دو نمونـه را می توان ذکر کـرد؛ یکی نمونه ای که خدا در قرآن برای انبیاء یاد کرد، نمونه دیگر همان است که انسانها در عالم رؤیا می بینند. همه ما کم و بیش از خواب های صادق بهره ای داریم، یا از خواب های صادق دیگران برخورداریم. انسانی که خوابیده است، چشـمش بسته است و دهانش بسته است و نیروی لامسه اش تعطیل است و حسّ و اثر شنوائی او به خواب رفته است؛ او در عالم رؤیا سفری دارد، به جایی می رود، حرفی می‌زند، حرفی می شنود، چیزی می بیند، چیزی می آشامد و می نوشد. همه اینها تعبیرات صحیح دارد، در حالی که این چشم و گوش و سائر حواس او بسته است و تعطیل ! انسان خوابیده با کدام بدن، با کدام چشم و گوش، با کدام دهان و دست حرکت کرد، حرف زد، دید و شنید؟! انسان معلوم می شود غیر از این بدن ظاهری فیزیکی، یک بدن دیگری هم دارد، یک چشم و گوش دیگری هم دارد.

انبیاء آمدند به ما بگویند: در درون شما یک دستگاه دیگری هست. این را خوب تفسیر کردند، بعد آمدند این را تغییر دادند، گفتند: شما چشمتان اگر مریض است، راه درمانش این است؛ قلبتان اگر مریض است، راه معالجه اش این است؛ شنوائی تان اگر بیمار است، راه معالجه اش آن است و مانند آن. گاهی می فرماید: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللهُ مَرَضاً (۸). فرمود: قلب یک عدّه مریض است. آن قلب را تفسیر کردند که قلب چیست، بعد آمدند آن را تغییر دادند. فرمودند: قلب دو قسم است: یک قلبی است که طبیب مادّی با آن کار دارد، این همان است که در قسمت چپ بدن قرار دارد و پالایش خون به عهده اوست؛ طب با آن کار دارد. اگر قلب یک گوسفند مریض بود و قلب یک انسان مریض بود، هر دو بالأخره یک تکّه گوشتند که پالایش خون به عهده آنهاست و راه درمان طبیعی دارند. منتها طبیب برای حیوان ناطق است، آن دامپزشک برای حیوان و مانند آن است. اینها شبیه همند، کارهای اینها نزدیک هم است،بسیاری از بیماری ها مشترک بین انسان و دام است، بسیاری ازداروها مشترک بین انسان و دام است،بسیاری از درمان ها مشترک بین انسان و دام است و مانند آن.

انبیاء آمدند، گفتند: انسان در درون خود یک قلب دیگری دارد، یک چشم دیگری دارد، یک گوش دیگری دارد؛ این را اوّلاً تفسیر کردند، بعد آمدند این را تغییر دادند. فرمودند چه فرد یا جامعه ای مریض است، چه فرد یا جامعه ای سالم ! آنها را که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ بود درمان کردند، به جایگاه جاءَ رَبَّهُ بِقَلبٍ سَلِيمْ (۹)رساندند، یا إلا مَنْ أتَي اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ(۱۰) رساندند و مانند آن. این کار انبیاء باعث می شود که جهان و انسان درست تفسیر می شود و درست تغییر پیدا می کند.

### نمونه هایی از شهود و ادراکات باطنی در فهم حقایق هستی

نمونه های قرآن کریم این است که وجود مبارک یعقوب (ع) از فاصله چندین فرسخ می گوید: إنّي لَأجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَولا أنْ تُفَنِّدُونْ (۱۱). من بوی یوسف را از فاصله چند فرسخ می شنوم. او با این شامّه که نمی شنود ! در درون انسان همان‌طوری که یک چشمی هست، یک گوشی هست، یک شامّه ای هم هست ! گاهی انسان با ذائقه درون،غذائی می خورد یا آبی را می نوشد و لذّت می برد. انبیاء آمدند، گفتند: مَنْ ذَا الَّذِي ذاقَ حَلاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرامَ مِنكَ بَدَلاً (۱۲). خدایا ! آنکه لذّت مناجات تو را چشیـد، آن را با چه عِوض می کند؟ آنکه لذّت مناجات با خدا را در کامش زمزمه کرد، او هرگز این لذّت را به چیز دیگر تبدیل نمی کند.این اختصاصی به انبیاء ندارد، چون شاگردان انبیاء هم به جائی رسیدند که می گفتند: كَأنّي أنظُرُ إلى عَرْشِ الرَّحمنِ بارزاً. آن مرحله والا و بَرین مال انبیاء (علیهم السّلام) است، این مرحله نازل یا متوسط مال شاگردان آنهاست. اگر بشر و انسان درست تفسیر شد و درست تغییر پیدا کرد، یعنی انسان تحقیق شد که این مهمترین رسالت انبیای مبعوث است؛ جهان هم تغییر پذیر است، درست تفسیر می شود و درست تغییر پیدا می کند.

***آنکه می فهمد گنهکار را به جهنّم می برند، او اهل نظر است. امّا آنکه می بیند درون گناه، سم است، او اهل بصر است .قرآن فرمود: اگر اهل علمُ الیقین بودید و اگر اهل معرفت و محبّت بودید، از نظر بینش عارف بودید و از نظر منش ولی بودید، خوب فهمیدید، به فهمیده ها عمل کردید؛ جهنّم را هم اکنون می بینید، درون گناه را که شعله است هم‌اکنون می بینید.**

### تغییر خوب و بد جهان طبیعت بر اساس اعمال آدمیان، توسط خدای سبحان

تغییر جهان و تفسیر جهان را قرآن به عهده گرفته. فرمود: این عالم اگر بخواهد درست حرکت کند، زمستانش زمستان باشد، پائیزش پائیز باشد، تابستانش تابستان باشد، زمستانش زمستان باشد، شما باید آدم خوبی باشید ! اگر جامعه،جامعه خوب بود، قَدَّرَ أقواتَها فِي أربَعَه أيّام (۱۳)جامه عمل می پوشاند. یک ارتباط تنگاتنگی بین عالم و آدم در قرآن کریم برقرار است. فرمود: اگر این مردم درست حرکت کردند، ذات أقدس إله نظام آفرینش را به سود انسانها تغییر می دهد و اگر خدای ناکرده مردم درست حرکت نکردند، خداوند نظام آفرینش را به سود اینها تغییر نمی دهد.این که فرمود: وَ لَو أنَّ أهلَ القُرى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنا عَلَيهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالأرض(۱۴)، یعنی اگر جامعه درست تفسیر شد و درست تغییر پیدا کرد، درست در مسیر حرکت کرد، کلّ نظام عِوض می شود. یعنی این ابرها که حرکت می کنند، به موقع باران حمل می کنند و به موقع می بارند و به جا می بارند، نه بی جا !

گاهی می بینید ابر روی دریاها می بارد، گاهی روی صحراهای لَمْ يُزرَع و غیر ذی زرع می بارد. همان خدائی که رهبری ابرها را به عهده گرفته، وَ أرسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ (۱۵)را تدبیر می کند، همان خدائی که وَ نَسُوقُ الماءَ إلى الأرضِ الجُرُزْ (۱۶)را به عهده دارد، همان خدائی که يُرسِلُ عَلَيكُمْ را به عهده دارد، يُزجي سَحاباً (۱۷)را به عهده دارد، همان خدائی که می گوید: من باران را قطره قطره نازل می کنم، نه مثل لوله؛ فَتَرَى الوَدْقَ يَخرُجُ مِنْ خِلالِه(۱۸)، همان خدائی که فرمود: من ابر را باردار می کنم و بعد از بارداری آن راغربال گونه می ریزم، نه اینکه آبشار گونه بریزم که مبادا مزرع شما، مرتع شما ویران بشود؛ همان خدا می گوید: من گاهی دستور می دهم که این بادها ابرها را به دریاها ببرند یا به سرزمین های لَمْ يُزرَع بریزند که آنجا آب بریزد و این مردم استفاده نکنند. همان خدا می فرماید: اگر مردم درست حرکت کردند، ما این ابرها را طوری تنظیم می کنیم، طوری غربال گونه اینها را رهبری می کنیم که به دریاها و سرزمین شوره زار و بیابان های لَمْ يُزرَع نریزند که هدر برود؛ به مزرع شما بریزند، به باغ شما بریزند. ما اینها را راهنمائی می کنیم.

رسول الله
محمد

از سوی دیگر بُعد منفی قضیه را هم ذکر کرد، فرمود: ذلكَ بِأنَّ اللهَ لَمْ يَكُنْ مُغَيِّراً نِعمَةً أنعَمَها عَلى قَومٍ حَتّى يُغَيِّرُوا مَا بِأنفُسِهِمْ (۱۹). فرمود: خداوند نعمت هائی را که به یک عدّه ای داده است،هرگز از آنها نمی گیرد، مگر اینکه اینها، خودشان را عوض کنند. اگر اینها خودشان را بَد کردند، در آن مسیر صحیح حرکت نکردند، ما هم نعمت ها را از آنها می گیریم. آیات فراوانی است که این بخش مثبت و منفی را کنار هم ذکر می کند. گاهی می فرماید: وَ أَلَّوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَه لَأسقَيناهم مَاءً غَدَقا (۲۰). اگر اینها مستقیم باشند، درست در مسیر حرکت کنند، ما هم باران های فراوان، تگرگ های مناسب، برف‌های مناسب را برای مزرع و مرتع اینها می ریزیم.

### تفسیر و تغییر « جهان »، فرع بر تفسیر و تغییر « انسان »

از این جریان دو نکته روشن می شود؛ یکی تفسیر و تغییر عالم و تفسیر و تغییرآدم. دوّم اینکه: تفسیر و تغییر انسان « اصل » است، تفسیر و تغییر جهان « فرع ». یعنی آسمان و زمین برای این خلق شدند که انسان خوب تأمین بشود و انسان برای این خلق شده است که نورانی بشود. انسانی که نورانی شد، با نور خود حرکت می کند و اگر نورانی نشد، کسی به او نور نمی دهد. در قیامت هیچ کس احتیاجی به نور خارج ندارد، هر کسی نور را به همراه خود می برد؛ چون بساط شمس و قمر بر چیده شده است. إذَا الشَّمسُ كُوِّرَتْ آمد، منظومه شمسی را در هم ریخت.إذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲۱) آمد، ستاره ها را در هم کوبید. إذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ شد، ستاره ای نیست، شمسی نیست. آن روز هر کس به همراه خود نور برد، راحت است؛ و هر کس به همراه خود نور نبرد، ناراحت است.

مشکل جهنّمی ها این است که باید جهنّم بروند، راه جهنّم را هم بَلَد نیستند؛ اینها دو تا مشکل دارند. ولی نشاط بهشتی ها این است که بهشت می روند و راهش را هم بَلَدند. جهنّمی در تاریکی است، سرگردان است. هیچ کسی در آن روز از نور دیگری استفاده نمی کند، چه اینکه از نار دیگری هم نمی سوزد. دو نفر در صحنه قیامت طوری قرار دارند که بدن های اینها کنار هم است، امّا یکی خیلی روشن است و همه جا را می بیند و دیگری در ظلمت به سر می برد.

*** یک ارتباط تنگاتنگی بین عالم و آدم در قرآن کریم برقرار است. فرمود: اگر این مردم درست حرکت کردند، ذات أقدس إله نظام آفرینش را به سود انسانها تغییر می دهد. یعنی اگر جامعه درست تفسیر شد و درست تغییر پیدا کرد، درست در مسیر حرکت کرد، کلّ نظام عِوض می شود. یعنی این ابرها که حرکت می کنند، به موقع باران حمل می کنند و به موقع می بارند و به جا می بارند، نه بی جا !**

### نور مؤمن و ظلمت کافر

همانطوری که در دنیا یک موحّد و یک مُلحد در کنار همند. یکی عرش خدا را می‌بیند و یکی خود را هم نمی بیند: إذا أخرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَراها. همانطوری که در دنیا یک انسان کافر نه خود را می بیند، نه جهان را می بیند، نه خالق خود و جهان را می بیند و به تعبیر ذات أقدس إله در سوره مبارکه نور تشبیه کرده است؛ فرمود: کافر و مُلحد مثل کسی است که در شب تار در بحر عمیق غرق می شود؛ كَبَحرٍ لُجِّي يَغشاهُ مُوجٌ مِنْ فُوقِهِ مُوجٌ مِنْ فُوقِهِ سَحاب ظُلُماتٌ بَعضُها فُوقِ بَعضْ إذا أخرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَراها (۲۲) ! اگردر شب تار و ابری، انسان در دریای عمیق غرق بشود، موج های متراکم روی دریا را بگیرد، ابرهای تیره روی امواج قرار داشته باشد؛ چنین انسانی اگر دست خود را بیرون بیاورد، نه تنها نمی بیند، لَمْ يَكَدْ يَراها. در سوره نور نفرمود اینها وقتی دست را بیرون می آورند، دست خودشان را نمی بینند. لَمْ يَراها،بلکه فرمود: لَمْ يَكَدْ يَراها، نزدیک دیدن هم نیست. یک وقت انسان می بیند، یک وقت چشمش ضعیف است، نزدیک است که ببیند. فرمود: اینها نه تنها نمی‌بینند، نزدیک دیدن هم نیستند ! یک انسانی عرش خدا را می بیند و یک انسان، فرش را هم نمی بیند. معلوم می شود نور را انسان به همراه خود دارد. اگر نورانی شد، عرش را می بیند و اگر نورانی نشد دست خود را هم نمی بیند. این دو تا کار را انبیاء کردند، انسان را معنا کردند؛ گفتند: یک چشمی داری، باید در درونتان این چشم را زنده و بینا نگه بدارید.

### ادراکاتی ملکوتی، خارج از تصوّرات جسمانی و دنیائی

وجود مبارک رسول گرامی که این ایّام مبعث آن حضرت است، گفت: وقتی ذات أقدس إله در معراج فیض و فُوز خاصّش را به دوش من رساند، فیضش به دوش من رسید، من خنکی آن را در دلم احساس کردم. این لامسه است، این لامسه دل است نه لامسه پوست ! این لَمس بدن نیست، لمس جان است.

انبیاء وقتی این معارف را برای مردم تشریح می کردند؛ مرحوم کُلینی (ره) از معصوم(ع) نقل می کند که بشرهای اوّلی خواب نمی دیدند. کم کم رؤیا را خدا نصیب اینها کرد. اینها به انبیاء شان می گفتند: ما وقتی خوابیدیم، چیزهائی را در عالم رؤیا می بینیم، اینها چیست؟ می فرمودند: اینها از سنخ همان حرف هائی است که ما به شما می گوئیم. ما می گوئیم در درون انسان یک چشمی هست، یک گوشی هست، نمونه اش را شما در عالم خواب می بینید. کسانی که در بیداری حالت منامیه دارند، همان وضعی که دیگران در عالم رؤیا دارند،اینها در حالت بیداری دارند.

### ایجاد شور و جوشش اساسی در جامعه بشری توسط انبیاء و اولیاء

پس انبیاء آمدند، هم جهان را تفسیر کردند، هم جهان را تغییر دادند.بالا را پایین بردند، پایین را بالا بردند؛ اولیاء هم همین کار را کردند. وجود مبارک امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: من این حکومت را پذیرفتم، برای اینکه: لَتُغَربِلُنَّ غَربَلَه و لتساطُنَّ سوط القِدرْ(۲۳). فرمود: من آمدم، یک حرارتی در جامعه ایجاد کردم. آن جامعه افسرده یخ بسته که سرد بودند، این جامعه را من جوشاندم.جامعه ای که جوشید، پایین بالا می رود و بالا پایین.

شما می بینید یک تکّه یخ، آنکه بالاست همیشه بالا است، آنکه پایین است همیشه پایین است، آنکه متوسط است همیشه متوسط. خاصیّت یخ بستگی و انجماد همین است. آنکه پایین است، پایین است. آنکه بالا است، بالا است. آنکه وسط است، وسط. همین یک قالب یخ را اگر شما در یک دیگ جوش قرار دادید،می بینید آب جوش خاصیّتش این است؛ آن که پایین است حتماً باید بالا بیاید و آنکه بالا است حتماً پایین می رود تا همه بجوشند و همه گرم بشوند. اگر آبی را شما در دیگ گذاشتید و آن را جوشاندید، آن آبی که در عمق قرار دارد، مجاور سطح دیگ است زودتر از آب های دیگر گرم می شود، داغ می شود و می جوشد. آنگاه مأموریت جوشش این است که این آب جوشیده را می گوید: تو که داغ شدی، نوبت تو تمام شد. تو باید بالا بروی، آنها که سردشان هست باید بیایند، گرم بشوند. از یک راه می بینید مرتب این آب جوشیده ها بالا می روند، از سطح دیگر و از راه دیگر آن آب هایی که در سطح دیگند، آنها از مسیر دیگر پایین می روند. هم بالائی متوسط می شود، هم متوسط پایینی، هم پائینی می جوشد. مرتب این مسیر باز است تا از دو کانال رفت و آمد کنند.

فرمود: من که حکومت را پذیرفتم، برای اینکه همگان بجوشند. هیچ گاه انجماد و یخ بستگی را ما امضاء نکرده ایم. فرمود: شما باید گرم بشوید و باید جاهایتان عِوض بشود. این خافِضَةٌ رافِعَه (۲۴) کار همه انبیاء است و این کار در قیامت ظهور می کند و انبیاء عهده دار این بودند.

بنابراین اگر کسی بخواهد جهان را تفسیر کند و جهان را تغییر بدهد، باید خود را تفسیر کند و خود را تغییر بدهد.

بیانات معظم له در همایش وحدت حوزه و دانشگاه ( اردوی دانشجویان دانشگاههای سراسر کشور ) به مناسبت عید مبعث حضرت رسول اکرم (ص)، قم - ۱۳۷۴/۹/۳۰

---

(۱) نجم/ ۸ و ۹
(۲) تکویر/ ۱
(۳) مرسلات/ ۸
(۴) حدید/ ۲۵
(۵) ابراهیم/ ۱
(۶) تکاثر/ ۵ تا ۸
(۷) سجده/ ۱۲
(۸) بقره/ ۱۰
(۹) صافات/ ۸۴
(۱۰) شعراء/ ۸۹
(۱۱) یوسف/ ۹۴
(۱۲) بحار الأنوار/ ۹۱/ ۱۴۹
(مُناجاةُ المُحبيّن ... )
(۱۳) فصّلت/ ۱۰
(۱۴) اعراف/ ۹۶
(۱۵) حجر/ ۲۲
(۱۶) سجده/ ۲۷
(۱۷و۱۸) نور/ ۴۳
(۱۹) انفال/ ۵۳
(۲۰) جن/ ۱۶
(۲۱) تکویر/ ۳
(۲۲) نور/ ۴۰
(۲۳) نهج البلاغه/ خ ۱۶
(۲۴) واقعه/ ۳

---

# نمی از دریای معارف نبوی

*** محمد مهدی رشادتی**

### ثروتمندترین مردم

پیامبر اکرم(ص) فرمود: ارض بما قسم الله تکن اغنی الناس. به داده‌های خدا راضی باش تا بی‌نیازترین و ثروتمندترین مردم باشی. (فرهنگ سخنان پیامبر اکرم(ص) ص ۲۴۶ و ۸۱۹)

این چنین انسانی نه تنها دست نیاز به سوی نامردان دراز نمی‌کند و به نعمت‌های هر چند محدود خدا راضی است، بلکه مهم‌تر از آن دارای روح متعالی «استغناء طبع» است که امیدی جز از خدا ندارد. او که از دنیای مادی برخوردار نیست و به این اعتبار اصطلاحا فقیر نامیده می‌شود، بنابه فرمایش رسول خدا(ص) چون از خدای خویش راضی و خرسند است، درواقع از همه انسان‌ها برتر و بافضیلت‌تر است. لاافضل من‌الفقیر اذاکان راضیا (همان ص ۷۷۸)

چون قضای حق رضای بنده شد
حکم او را بنده خواهنده شد
بهر یزدان می‌زند، نی بهر گنج
بهر یزدان می‌مرد، نه از خوف و رنج
هست ایمانش برای خواست او
نی برای جنت و اشجار و جو
(مثنوی- دفتر ۳- ۱۹۱۱- ۱۹۱۰- ۱۹۰۶)

### مرتبه رضا

رضا ضد سخط است و آن عبارت است از ترک اعتراض بر مقدرات الهی در باطن و ظاهر و در قول و عمل. صاحب مرتبه رضا پیوسته در لذت و بهجت و راحت است. زیرا برای او فقر و غنا، راحتی و سختی، بقا و فنا، عزت و ذلت، مرض و صحت، موت و حیات فرقی نمی‌کند. همه آنها را صادر از خدا می‌داند. (معراج السعاده ص ۶۵۱) آیه الله بهجت خاطره‌ای از شیخ علی زاهد قمی نقل کردند: ایشان به دلیل بیماری و یا ضعف قادر به گرفتن روزه ماه رمضان نبود. کسی به او گفت: دعا کن که موفق به روزه شوی. فرمود: دعا نمی‌کنم. پرسید چرا؟ گفت: تسلیم قضای الهی بودن ارزش بیشتری دارد. (زمزم عرفان ص ۹۳)

عمران‌بن حصین دچار بیماری استسقاء (ورم معده و تشنگی شدید) شد. هر چه مداوا کرد خوب نشد. او سی سال روی شکم می‌خوابید و نمی‌توانست بلند شود. در همان محل خوابش گودالی برای ادرار و مدفوع او حفر کرده بودند. روزی برادرش «علاء» برای عیادت او آمد. وقتی حال دلخراش او را دید، گریه کرد. عمران پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: به حال تو. عمران گفت: گریه نکن و ناراحت نباش. آنچه خدا بخواهد برای من محبوب‌تر است از همه چیز. دوست دارم تا زنده‌ام همان گونه باشم که خدا می‌خواهد. من با فرشتگان محشورم، آنها به من سلام می‌کنند و من جواب سلام آنها را می‌دهم و با آنان انس دارم. (داستان‌های روایی ص ۶۵۸)

یکی از بزرگان را گفتند که از آثار رضا در خود چه می‌یابی؟ گفت: در من بویی از رضا نیست. با وجود این هرگاه خدا بدن مرا پل جهنم سازد و خلق اولین و آخرین را از آن بگذراند و همه را داخل بهشت کند و مرا به دوزخ افکند به حکم او راضی هستم و هرگز به خاطرم نمی‌گذرد که کاش چنین نبود و چرا نصیب من این شد و قسمت دیگران آن؟ (معراج‌السعاده ص ۶۵۲)

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد
بوالعجب من عاشق این هر دو ضد
ناخوش او خوش بود بر جان من
جان فدای یار دل رنجان من
(مثنوی دفتر۱- ۱۵۷۴- ۱۷۷۷)

حضرت موسی(ع) به پروردگار عرض کرد که بار خدایا مرا به امری راهنمایی کن که در آن رضای تو باشد. فرمود: رضای من در آن است که تو راضی به قضای من شوی.

بنی اسرائیل به موسی(ع) گفتند که از خدا سؤال کن چکار است که اگر آن را به جا آوریم خدا از ما راضی می‌شود؟ موسی عرض کرد که پروردگارا شنیدی آنچه را بنی‌اسرائیل گفتند. خطاب رسید که ای موسی بگو به ایشان از من راضی شوید تا من نیز از شما راضی شوم. از امام صادق(ع) پرسیدند: نشانه مؤمن کدام است؟ فرمود: تسلیم و رضا در آنچه بر او وارد می‌شود اعم از شادی و اندوه. (معراج السعاده ص ۶۵۳)

### عابدترین مردم

پیامبر اکرم(ص) فرمود: اعبد الناس من اقام الفرائض. شخصی که بتواند وظایف دینی خود را انجام دهد، وی از جمله عابدترین مردم است. (فرهنگ سخنان پیامبر اکرم(ص) ص ۷۳) حضرت در بیانی دیگر می‌فرمایند: به واجبات خدا عمل کن تا از پرهیزگارترین مردم باشی. (میزان الحکمه ج۲ ص۷۹۹)

به تعبیر امام سجاد(ع) بهترین مردم و به فرمایش امام صادق(ع) محبوب‌ترین انسانها، آنهایی هستند که خود را ملزم به انجام دادن تکالیف الهی می‌کنند. (همان)

حضرت علی(ع) تأکید می‌فرمایند که هیچ عبادتی همپایه انجام دادن فرائض و واجبات دینی نیست. از جمله شرایط ورود به بهشت، عمل به واجبات است و در بیانی دیگر دارند که: بهترین اعمال، عمل به واجبات است.

خوشا به حال کسی است که واجب خود را نسبت به پروردگارش انجام می‌دهد. (غررالحکم ج۲ ص۵۲۹-۵۳۰)

مرحوم شیخ رجبعلی خیاط می‌گفتند: تقوا، مراتبی دارد. مرتبه پایین آن عمل به واجبات و ترک محرمات است که برای عده‌ای بسیار خوب است، ولی مراتب عالی تقوا، پرهیز کردن از غیر خداست، بدین معنا که انسان، غیر از محبت حق، در دل چیزی نداشته باشد. (کیمیای محبت ص ۱۶۰)

مرحوم دولابی می‌گفتند: خلق در جهنم‌اند. با انجام دادن واجبات از جهنم بیرون می‌آیند و با انجام دادن مستحبات به مدارج بهشت نائل می‌شوند. واجبات مال عموم مردم است. (مصباح الهدی ص۲۷۲-۲۷۱)

### عمل به واجبات، راه رسیدن به مرتبه عبودیت

برای رسیدن به مرتبه عبودیت و بندگی از دیدگاه اسلام، لازم نیست انسان خود را به مشقتهای زیاد وادار کند. بلکه به فرمایش رسول خدا(ص) همین مقدار که یک مسلمان موفق شود دستورات واجب الهی را که تعدادشان زیاد هم نیست، انجام دهد، ولی از جمله بندگان خدا بلکه عابدترین آنها محسوب خواهد شد. البته کیفیت انجام تکالیف الهی، نقش بسیار مهمی در اثربخشی عبادت‌ها و اعمال ایفاء می‌کند.

نقل می‌کنند: شخصی از دنیا رفت. بستگان او، یک نفر قاری قرآن را اجیر کردند که مدتی سر قبر او قرآن بخواند، قاری مشغول قرائت قرآن بر سر قبر شد، تا اینکه بعد از چند روز، یکی از وارستگان، آن شخص را در عالم خواب دید و از او احوال‌پرسی کرد. او در جواب گفت: تقاضا دارم بگویید این قاری قرآن بر سر قبر من دیگر قرآن نخواند، زیرا وقتی که قرآن می‌خواند، به هر آیه‌ای (مثلا آیه خمس، زکات، حج، امر به معروف و نهی از منکر و...) می‌رسد که من به دستور آن آیه عمل نکرده‌ام، مرا عذاب می‌کنند.

در احادیث آمده که امامان فرمودند: رب تال القرآن و القرآن یلعنه- چه بسیار افرادی هستند که تلاوت قرآن می‌کنند، ولی قرآن آنها را لعنت می‌کند. (داستان دوستان ج۱ ص۵۰) مرحوم مجتهدی تهرانی می‌گفتند: رسول گرامی(ص) فرمودند: یا علی وقتی که دیدی مردم به کار مستحب مشغول هستند، نافله می‌خوانند و کارهای مستحب دیگری انجام می‌دهند، تو به فکر اتمام واجبات باش. فرائض مهمتر هستند. «بعضی‌ها می‌روند مشهد، زیارت مستحب است، آن وقت نماز صبحشان در قطار قضا می‌شود. از سر شب تا صبح با خدا راز و نیاز می‌کند، اما نماز صبح از دستش می‌رود. نماز شب می‌خواند، اما نماز صبحش قضا می‌شود. بعضی‌ها دنبال واجبات نمی‌روند، ولی مستحبات را عمل می‌کنند. نمی‌گوییم مستحبات را عمل نکنید، عمل کنید، اما واجبات را به نحو احسن و کامل عمل کنید.» (طریق وصل ص ۸۱)

امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: فرائض، فرائض، آنها را برای خداوند انجام دهید تا شما را به بهشت برسانند. (میزان‌الحکمه ج۲ ص۷۹۹).